موضوع: بررسی مبانی معرفت شناسی در اجتهاد علم کلام

دیدگاه برگزیده در تعریف علم

گفته شد در مورد اینکه آیا علم و معرفت تعریف پذیر است یا نه دو دیدگاه مطرح است: برخی آن را تعریف ناپذر و برخی تعریف پذیر می دانند. اقوال بیان شده نقل و بررسی شد و نهایت به دیدگاه صاحب مواقف رسیدیم که آن را به اصلاحی پذیرفتیم.

صاحب مواقف در تعریف علم گفته است: علم، صفتی است که موجب می‌شود که موصوفش، متعلق آن را از غیر آن به گونه‌ای تمییز دهد که احتمال نقیض آن داده نشود.[[1]](#footnote-1)

این تعریف، هم علم حضوری را شامل می‌شود و هم علم حصولی را، هم تصورات را و هم تصدیقات را، ولی بر آن این اشکال وارد شده است که علوم عادیه را شامل نمی شود، زیرا احتمال نقیض در آنها وجود دارد، از باب مثال احتمال این که از طریق خارق العاده کوهی که قبلا دیده بودیم به طلا تبدیل شده باشد، وجود دارد. در حالی که علوم عادیه از اقسام علم می‌باشند.[[2]](#footnote-2)

در پاسخ اشکال مزبور میتوان گفت: احتمال نقیض در علوم عاديه به لحاظ امکان ذاتی است، یعنی تبدیل کوه به طلا، اسحاله ذاتی ندارد، ولی در شرایط عادی اطمینان و یقین داریم که واقع نمی شود. و مراد از عدم احتمال نقیض در تعریف، همین معناست استحاله وقوعی و عادی است نه استحاله ذاتی).[[3]](#footnote-3)

دیدگاه برگزیده: بهتر است که به جای واژه «تمييز» که در تعریف پیشین به کار رفته بود، واژه «انکشاف» را به کار برده بگوییم: علم، صفتی است که متعلق آن را برای آن کس که دارای این صفت می‌باشد، منکشف و نمایان می‌سازد و لازمه اش این است که از غیر آن متمایز می‌شود. انکشاف، یا عین هویت علم است یا لازمه آن، و در هر دو فرض، تمییز یافتن متعلق علم، متفرع بر انکشاف آن برای عالم است.

برخی از فلاسفه اسلامی، بر این که ویژگی علم کاشفیت است، تأکید و تصریح کرده‌‌اند. صدر المتألهین در این باره گفته است: «ان العلم يستلزم انکشاف المعلوم عند العالم»: علم مستلزم انکشاف معلوم نزد عالم است.[[4]](#footnote-4) وی درباره عالم بدن خداوند به اشیاء گفته است: عالميته تعالى بحيث ينكشف له الاشياء»: عالم بودن خداوند به این معناست که اشیاء برای خداوند منکشف می‌باشند.[[5]](#footnote-5)

علامه طباطبایی، در پاسخ ایده آلیستها که گفته‌‌اند: انسان در مقام ادراک، چیزی غیر از فکر و صورتهای ذهنی ندارد، پس راهی برای اثبات وجود عالم خارج از عالم ذهن وجود ندارد، گفته است: «اگر چه پیوسته علم دستگیر ما می‌شود نه معلوم، ولی پیوسته علم با خاصه كاشفیت خود دستگیر می‌شود نه بی خاصة، وگرنه علم نخواهد بود»[[6]](#footnote-6).

شهید مطهری در توضیح سخن علامه گفته است: «علم، دارای خاصه كاشفیت از خارج، بلکه عین کشف از خارج است و ممکن نیست، علم باشد وصفت کشف نباشد، یا علم و کشف باشد و واقع مکشوف وجود نداشته باشد. و اگر فرض شود واقع مکشوف وجود ندارد، کاشفیت وجود ندارد»[[7]](#footnote-7).

اصل اعتبار متابعت از علم یا حجت بودن علم در اصطلاح عالمان اصول فقه، که یکی از اصول زندگی بشر است، مبتنی بر خاصیت کاشفیت علم از متعلق آن است. انسان به مقتضای غریزه و فطرت خود، به دنبال واقعیت است، ولی واقعیت را از طریق علم می‌جوید و به دلیل کاشفیت علم از واقع، معلوم الوجود را موجود قلمداد می‌کند. آن چه نزد انسان است معلوم الوجود است، ولی به دلیل کاشفیت علم، ما معلوم الوجود را موجود می‌دانیم. بر این اساس انسان به حکم غریزه و فطرت خویش، به علم اعتبار می‌بخشد، یعنی صورت علمی را همان واقعیت خارجی می‌گیرد.[[8]](#footnote-8)

بنابراین، علم صفتی است که از ویژگی کاشفیت برخوردار است، یعنی متعلق آن برای عالم منکشف و نمایان میشود. این تعریف در آثار متقدمان نیز آمده است. سید شریف گرگانی، پس از نقل و بررسی تعریف‌هایی که برای علم گفته شده، گفته است: «بهترین تعریفی که برای علم شده این است که علم صفتی است که آن چه شأنیت آن را دارد که ذکر شود (متعلق علم قرار گیرد) برای کسی که صفت علم قائم به اوست، به صورت کامل منکشف می‌گردد، به گونه‌ای که اشتباهی در آن نمی باشد». سپس افزوده است، ظن و جهل مرکب از این تعریف خارج می‌شود زیرا در جهل مرکب انکشاف نیست، و در ظن نیز انکشاف تام نیست) و اعتقاد مقلد در جایی که مطابق با واقعیت باشد نیز از آن خارج است، زیرا تقلید، عقده و گرهی است که به قلب خورده است، نه انکشاف تام و انشراحی که گشاینده آن عقده باشد.[[9]](#footnote-9)

کلام از شیخ اشراق

شیخ اشراق در کتاب «حکمت الاشراق» می گوید: من مدتها بود که درباره حقیقت علم فکر می کردم و فکرم به جایی نرسد تا اینکه یک شب برایم مکاشفه ای حاصل شد و معلم اول ارسطو را دیدم. با او هم صحبت شدم و همین مساله را با او طرح کردم. به من گفت اگر می خواهی حقیقت علم را بفهمی به نفس خودت رجوع کن. وقتی به نفس خودت علم داری آیا این علم بنفسه است یا واسطه ای دارد؟ گفتم واسطه ای در کار نیست. در مورد قوای نفس نیز همین سوال را کرد و من گفتم که بدون واسطهبه آنها علم دارم و آنها پیش من حاضر هستند. وی گفت: این مساله نشان می دهد که نفس ما به هر چیزی که تسلط وجودی بر آن داشته باشد به صورت کامل علم دارد. اگر انسان می توانست همین گونه بر امور دیگر نیز تسلط وجودی داشته باشد به آنها نیز علم حضوری بدون واسطه می داشت. علم خدای متعال به عالم نیز همین گونه است «صفحات الاعیان عندالله کصفات الاذهان عندنا». حقیقت علم حضور الشی عند المجرد است.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. انه صفة توجب لمحلها تمييز لا يحتمل النقيض. شرح المواقف، ج۱، ص۷۷ - ۷۸. این تعریف از صاحب مواقف است. [↑](#footnote-ref-1)
2. همان، ص ۸۲ [↑](#footnote-ref-2)
3. ان المراد بعدم احتمال النقيض، جزم العقل بان النقيض ليس واقعة في نفس الامر البتة، و ان كان ممكنا في ذاته. شرح المواقف، ج۱، ص۸۳، حاشیه سیالکوتی۔ [↑](#footnote-ref-3)
4. المبدأ و المعاد، ج۱، ص۱۵۵ [↑](#footnote-ref-4)
5. همان، ص۱۵۷ و ۱۹۳. [↑](#footnote-ref-5)
6. اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۱، ص ۳۳. [↑](#footnote-ref-6)
7. همان؛ مجموعه آثار، ج ۶ ص ۸۸ [↑](#footnote-ref-7)
8. اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۲، ص ۲۰۰ - ۲۰۱. [↑](#footnote-ref-8)
9. انه صفة ينكشف بها لمن قامت به ما من شأنه أن يذكر، انکشافة تامة لا اشتباه فيه، فيخرج عن الحد الظن و الجهل المركب، و اعتقاد المقلد المصيب ايضا، لانه في الحقيقة عقدة في القلب، فليس فيه انکشاف و انشراح تنحل به العقدة. شرح المواقف، ج۱، ص۸۶ [↑](#footnote-ref-9)